

تاثیر سیاست مذهبی گورکانیان هند بر مهاجرت پزشکان ایرانی

محمد مهرآئین

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۷

چکیده:

پزشکی در هند دارای پیشینه دیرینه می‌باشد، چنانچه در عصر ساسانی و اسلامی کتب پزشکی هند یکی از منابع علمی آن دوران را شامل می‌گشت. پزشکی هند در عصر گورکانی وارد مرحله جدید از رشد و بازآفرینی قرار گرفت که عامل آن مهاجرت پزشکان ایرانی به هند و اشتغال آنها در دربار گورکانیان هند بود. علت این مهاجرت‌ها، سیاست‌های سخت‌گیرانه مذهبی پادشاهان صفوی و اوضاع مساعد هند بواسطه سیاست تساهل مذهبی مغولان هند بود. مغولان بعد از استیلاء کامل بر هند در عصر اکبر شاه در یافتند ادامه حکومت بر هند که از لحاظ جغرافیای تاریخی و مذهبی تعدد اقوام و مذاهب گوناگون را شامل می‌شود به سادگی میسر نخواهد بود و تنها به کمک سیاست مذهبی تسامح و مدارا می‌توان بر جامعه کثرت‌گرایی هند حاکم بود. حمایت‌های دربار مغولان و پادشاهان سخراتمندانه شان عاملی مهیج برای جذب نجکان ایرانی بود. این نوشتار به تاثیر سیاست مذهبی گورکانیان در جذب جامعه پزشکی ایران در عصر صفوی می‌پردازد که فرضیه اصلی آن تاثیر سیاست‌های مذهبی گورکانیان برای مهاجرت پزشکان ایرانی چه بوده است؟ در پاسخ می‌توان گورکانیان در هنگامه ای منادی آزادی مذهب بودند که جامعه نخبکان ایرانی در برابر سیاست‌های متعصب دولت صفوی در رنج فشار بود و بدین دلیل هندوستان پنگاهی برای جذب این گروه نخبه از جامعه ایرانی شد.

کلیدواژه‌ها: پزشکان ایرانی، مهاجرت، عصر صفوی، سیاست مذهبی، گورکانیان هند

مقدمه:

پدیده مهاجرت اگر چه امروزه بسیار شایع است اما چنین عنوان نمود که این پدیده از ابتدای تاریخ بشر تداوم داشته است. مهاجرت‌ها از ابتدای تاریخ در دو طیف گروهی و قبیله ای بواسطه بد بودن شرایط جامعه ساکن و نیز مهاجرت نخبگان به بیشتر به صورت انفرادی و گاه گروهی اما با تعداد بسیار کم بخاطر عدم امکان مورد نظر قشر نخبه در جامعه مادر اتفاق می‌افتد. مهاجرت نخبگان بیشتر در هنگامه ای که حکومت‌های ایدولوژیک حاکم می‌شوند و قشر نخبه بواسطه تفاوت فکری که دارد امکان ارتباط موثر با ساختار قدرت را در خود ندیده به فکر مهاجرت می‌افتد. در عصر صفوی که حکومت آن مذهب شیعه را دین رسمی کشور اعلام نمود بسیاری از نخبگان سنی مذهب دیگر امکان تعامل سازنده را با حاکمیت نداشتند و دلیل آن حکمرانی سیاست تعصب مذهبی در ارتباط با رعایای غیر شیعی ایران بود. این امر واسطه مهاجرت شعرا، نویسندگان و پزشکان گردید که البته قربات فرهنگی ارن و هند ونیز در این انتخاب بی تاثیر نبود.

این نوشتار تلاش دارد تا به این سوال پاسخ دهد که تاثیر سیاست‌های مذهبی گورکانیان در جذب پزشکان ایرانی چه بوده است؟ تعدداقوام و مذاهب ساکنان هندچه تاثیری بر انتخاب سیاست مذهبی گورکانیان داشت؟ موشوق‌های دیگرمهاجرت پزشکان ایرانی به هند چه بود. این مقاله حاصل بخشی از تحقیقات انجام شده مربوط به رساله دکتری آقای محمد مهرآئین می‌باشد؛ که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات انجام شده است.

ادبیات تحقیق:

الگود سیریل (۱۳۵۷) طب در دوره صفویه. این کتاب کی یکی از تحقیقات مهم در باره تاریخ طب در عصر صفویه می‌باشد در بخش اول در قسمت هفتم تحت عنوان پزشکان مهاجر و رسوخ طب ایران در هند اشاره می‌کند که در این میان معروف ترین پزشکان ایرانی مهاجر به هند و دلایل و انگیزه‌های مهاجرت آنها را بازگو می‌کند.

الگود سیریل (۱۳۵۶) تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی در این کتاب به تاریخ پزشکی در سرزمین‌های خلافت شرقی در صر اسلامی به ویژه ایران پرداخته شده است که در فصل سیزدهم کتاب تحت عنوان صفویان به بیان اوضاع جامعه پزشکی ایران در آن وقت پرداخته شده است. آنچه در این بین حائز اهمیت است که وی بیان می‌دارد سیاست خشک مذهبی دولت صفوی

باعث رنجش طبیبی سنی مذهب کشته و بسیاری از اطباء که در درمان حاکم وقت کامیاب نبودند چون پادشاهان عشرت طلب چندان در بند حفظ سلامت جسم خود نبودند باعث می‌شد در هنگامه مرگ حاکمان و پادشاهان مرد غضب حاکم بعدی قرار گیرند و این دو عامل از عوامل مهاجرت اجباری پزشکان ایرانی به هند بود.

جباری نرگس (۱۳۸۸) در مقاله ای تحت عنوان مهاجرت ایرانیان به هند. نویسنده مقاله علل مهاجرت ایرانیان به هند طی دوره‌های سقوط ساسانیان، غزنویان، مغولان و عصر صفویه پرداخته است. ایرانیان از طبقات مختلف به این سرزمین مهاجرت می‌کردند. به سبب موقعیت‌ها و شرایط مختلف، مهاجرت‌ها گاه به صورت انفرادی و گاه به صورت گروهی و جمعی صورت می‌گرفت. این مهاجرت‌ها در دوره‌هایی از تاریخ بیش تر بوده است. ۱- حمله اعراب، ۲- یورش‌های غزنویان، ۳- تهاجم مغولان، ۴- سیاست‌های عصر صفویه. گروه‌هایی که از ایران به هند مهاجرت کردند: ۱. دسته ی اول، اهل علم و قلم بودند. ۲. گروه دوم، عرفا و صوفیان، ۳. کسانی نیز بودند که به طمع جاه و مقام به این دیار کوچ کردند. دلایل متعددی برای مهاجرت ایرانیان به هند ذکر شده است؛ که عبارت اند از: ۱. عللی که ایرانیان را به رغبت و اختیار به سوی هند روانه می‌کرد. ۲. عللی که ایرانیان را وادار به مهاجرت می‌کرد.

سیاست مذهبی گورکانیان هند از بابر تا اکبر شاه

بابر امپراتوری گورکانیان هند را تاسیس نمود. او اگر چه بیشتر از چهار سال در هند سلطنت نکرد، اما با درک این واقعیت که بسیاری از مردم هند، هم مسلک او نیستند و با توجه به این که برپایی حکومت نیرومند و مرکزی مهم تر از گسترش اسلام است، سیاستی را در پیش گرفت که حاکی از اراده او، برای همزیستی با اتباع غیرمسلمان خود بود. نکته مهم تر آن که بابر، هماهنگی و اعتدال مابین ادیان یک جامعه را برای سلامتی سیاسی آن لازم می‌دانست و همین دیدگاه، مبنای سیاست مذهبی نواده او اکبرشاه گردید. افزون بر این، استفاده از توان فکری و اجرائی گروه‌های اجتماعی و قومی متنفذ در هندوستان، از علل اصلی کامیابی بابر در تأسیس سلسله گورکانی و مشوق نوادگان او در امر حکمرانی در هند بود. به نحوی که در دربار بابر: هندوها، مهاجران ترک و افغان و ایرانی و نیز هندیان بومی و نومسلمان حضور داشتند و هنر بابر این بود که از همه این گروه‌ها استفاده کرد.

به هر حال، در جمادی الاول ۹۳۷، پیش از درگذشت ظهیرالدین بابر، به نوشته تاریخنگار دربار، شاه تیموری ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار نموده، دست بیعت خلافت را بر دست همایون نهاد به جانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمود و بر تخت خلافت جلوه داده خود در پایه سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند (علامی، ۱۳۷۲: ۱۸۴) اصولاً، از زمان قدیم به دلیل وجود ادیان و مذاهب متعدد و متنوع در هندوستان، این کشور معروفیت جهانی داشته است و به همین خاطر بسیاری این کشور را موزه ادیان و مذاهب مینامیدند. (جمشیدی بروجردی، ۱۳۷۹: ۶) ضمن این که تحولات ناشی از فرهنگ و تمدن اسلامی در هند، باعث شده بود تا بر خلاف جوامع ایران و عثمانی، هند جامعه ای متکثر و متسامح بماند (لاپیدوس، ۱۳۸۷: ۶۲۲) با توجه به همین کثرت مذاهب و زبانها و اقوام در هند، از قرن‌ها پیش از به قدرت رسیدن مغولان، مفاهیمی چون تحمل عقاید مخالف، بردباری مذهبی، عدم سماجت در تحمیل عقیده خاص و در مجموع روحیه سازگاری و مماشات مورد توجه متفکران و رهبران اجتماعی این کشور بوده است. (جمشیدی بروجردی، ۱۳۷۹: ۱۱۹) بر همین اساس، طبق نظر پژوهندگان، دوره حاکمیت سلاطین مملوک دهلی، زمینه را برای جامعه ای اسلامی فراهم آورده بود و چون وجه مشخصه اسلام در هند، چندگرایی اجتماعات دینی اعم از سنی و شیعه، گروههای قومی و جنبش‌های مربوط به علمای شریعت و شیوخ صوفیه بود، حکمرانان ترک دهلی این چندگرایی را به امپراتوری گورکانی انتقال دادند. پس می‌توان امپراتوری گورکانی را تداوم سلطنت دهلی دانست، زیرا در این دوره، مبارزه دیرینه کوشش برای خلق یک فرهنگ اسلامی مبتنی بر تلفیق میراث ایرانی و هندی و نزاع بر سر این که آیا دولت و جامعه بایستی هویتی ایرانی- هندی یا اسلامی داشته باشد به اوج خود رسید (لاپیدوس، ۱۳۸۷: ۶۴۳).

مغولان کبیر از بابر تا شاه جهان، اهمیت این سیاست تسامح و تساهل مذهبی را به خوبی درک کرده بودند و در سرزمین تحت حاکمیت خود آن را به خوبی به اجرا می‌گذاشتند بعد از این که بابر بر هندوستان مسلط گردید، چون آزادی مذهبی را محترم می‌شمرد و مزاحم هندوان نمیشد از حوادثی که بین هندوان و مسلمین به وجود می‌آمد کاسته گردید. سپس، اولاد بابر، سیاست پدر را در مورد مذاهب پیروی کردند و با این که مسلمان بودند، مزاحم پیروان سایر مذاهب نمیشدند و در شهرهای هندوستان هم مسجد مسلمین بود و هم معبد هندوها. با توجه به درایت گورکانیان، رعایای هندو و جین و سیک و بودائی در عقاید و رسوم مذهبی خویش آزاد بوده و حکومت مغول کبیر از هر گونه تعرضی آنها را مصون و ایمن میداشت. (دولافوز، ۱۳۴۶: ۱۸۰). در حقیقت، با پیروی از سیاست آزادی

مذهبی بود که بابریان توانستند مدت چند قرن در هندوستان سلطنت کنند جامعه موزائیکی هند را تحت استیلای خود داشته باشند.

محیط مسالمت آمیزی که بین هندوان و مسلمانان در این دوران به وجود آمده بود موجب شده بود که نه تنها اقدامات و حرکت‌های ضد اسلامی - ضد حکومتی و در مجموع درگیری مذهبی وجود نداشته باشد بلکه برخی از پیشوایان مذهبی هندوها استقرار حکومت اسلامی در هند را مشیت الهی تلقی نموده و مخالفان آنها را جهنمی قلمداد میکردند. (جمشیدی بروجردی، ۱۳۷۲: ۶۹)

به ویژه از زمان سلطنت اکبر، از راه محبت و احترام و با دادن منصب، همیشه یک عده از اشراف و منتقدان مسلمان و هندو در کنار سلاطین و به عنوان وابستگان به حکومت قرار داشتند و حس علاقمندی و اعتماد آنها به طرف دولت گورکانی جلب میشد. از جمله در مورد اکبرشاه آمده است که وسعت نظر و سعه صدر او چنان بود که وزرای خود را نه تنها به مسلمانان اختصاص نداد، بلکه از میان هندوان و راجه‌ها رجال بر میگزید. همچنین حکم تساهل در مورد کلیه ادیان و عقاید را صادر کرد و برای اثبات بی طرفی خود، زنان برهنی بودایی و مسلمانان را به همسری برگزید. (Majumdar, 106 & 157: 2018).

نقش جغرافیای انسانی هندی در اتخاذ سیاست دینی اکبر شاه

سیاست مذهبی اتخاذ شده توسط اکبر شاه بواسطه ویژگی جغرافیایی انسانی این سرزمین بود لذا باید معرفی اجمالی از جغرافیای تاریخی آن دوره داشته باشیم. مورخین قدیم هند و ناحیه‌ی شمالی، آن کشور را «آریاورتا» نام داده اند؛ یعنی سرزمین آریاها و مؤلفین اسلام آن را هندوستان گفته اند؛ یعنی سرزمین هندوها. همچنین در خصوص منطقه‌ی جنوبی آن نیز گفته است، شبه جزیره‌ی جنوبی را «دکیشنا» نامیده اند که به زبان سانسکریت به معنی جنوب است و استعمال لقب «دکن» به این ناحیه از همین جهت است و به خصوص فلات جنوبی را که شامل بمبئی و حیدرآباد هست (دکن) خوانده می شود (حکمت، ۱۳۳۷: ۳-۴) هند به سه منطقه‌ی ممتاز و جداگانه بدین قرار تقسیم میشود:

۱. کوهستان هیمالیا. ۲. رود سند و رود گنگ. ۳. فلات جنوبی. در منطقه‌ی اول قله‌های اورست، گودوین آستن و کتچن جونگا قرار دارد. منطقه‌ی دوم شامل سرحدات شرقی تا سرحدات

غربی می شود. رودهای گنگ و سند در این قسمت وجود دارد و در نهایت منطقه‌ی سوم دربرگیرنده‌ی جنگل‌های انبوه و فلات دکن است (همان: ۲ و ۳)

سرزمین تیموریان در این دوره، دارای یک منطقه‌ی مشخص نبوده و در زمان حکومت هر پادشاه تغییر میکرده است. در دوران جلال الدین اکبر، مرزهای هند به نهایت وسعت خود رسید و بعد از او در زمان اورنگ زیب که آخرین پادشاه مقتدر تیموریان هند بود، قسمت‌های دیگری از این سرزمین ضمیمه‌ی قلمرو خانان مغول شد. بعد از اورنگ زیب بواسطه سیاست‌های متعصبانه وی باعث استقلال خواهی مهاراجه‌های هندو مذهب شد و امپراتوری متحد کورکانی در مقدمات تجزیه فروپاشی قرار گرفت.

سرزمین هند در دوره کورکانیان ز شمال با خانان بخارا و ازبک‌ها و در شمال غربی و غرب با امپراتوری صفویه و از شمال شرقی با تبت و آسام و کوه‌های هیمالیا و از جنوب و جنوب شرقی به اقیانوس هند و از جنوب غربی به سرزمین مارال‌ها ختم می شود. یکی از جزایر جنوبی آن نیز مستعمره اروپائیان بود. سرزمین کشمیر و قره قورم و بدخشان نیز در شمال این سرزمین است. در قسمت غربی و جنوب غربی هند، دریای عرب و بلوچستان وجود دارد. از برخی همسایگان تیموریان هند، قبل از کشورگشایی جلال الدین اکبر، می توان به دولت عادلشاهیان و گوا و مالابار اشاره کرد که اکبر شاه توانست آن‌ها را به قلمرو خانان مغول در هند بیفزاید. از شهرها و ایالت‌های مهم این سرزمین میت وان این مناطق را نام برد: کابل، غزنه، گجرات، احمدآباد، بهار، پلاسی، بنگال، گلکنده، احمدنگر، کشمیر، کوچ، اورپسا، پیشاور، لاهور، مولتان، سرهند، دهلی، قنوج، پتنه، شاوساه، برهانپور، سورت، رانتنیوره، اجمیر، اله آباد، اورنگ آباد و دولت آباد (رازنهان، دارابی، ۱۳۹۶: ۷۸) نسبت جمعیتی نواحی هند اغلب هندو یا بودایی بوده و مسلمانان در زمان کرکانیان در اقلیت بودند. لذا حکومت کردن حاکم و قومی مسلمان بر اکثریتی هندو بدون اخذ سیاست دینی متناسب با جغرافیای جمعیتی هند چندان کار آمد نبوده است.

اکبرشاه با درکی که از جغرافیای انسانی هند و تنوع اقوام این سرزمین داشت به درستی دریافته بود که اتحاد هند بدون سیاست مذهبی که همه اقوام را یکپارچه کند اتحاد امپراتوری کورکانی قابل تصور نخواهد بود. (۱۶۰۵- ۱۵۵۶) لذا وی در حکوکتش توانایی شگفت‌انگیزی در پذیرش و نوآوری در سیاست مذهبی از خود بروز داد. هدف وی این بود مسلمانان و هندوان و سنی و شیعه را در یک جامعه سیاسی واحد گردآورد و در قبال همه ادیان مختلف بردباری دینی و جایگاه برابر قائل

شود. این موضع، موجودهویت سیاسی متمایز برای امپراتوری اولیه مغولان بود. این وضع تا حدود زیادی مدیون محیط هند بود. اکثریت رعایای مغولان هندو بودند؛ در مقایسه با هر دولت مسلمان دیگر، هندوان بخش بزرگتری را تشکیل می‌دادند. بابر سیاست بردباری دینی را آغاز نمود و به همایون، پسر خود، نصیحت کرد که "اختلاف شیعه و سنی را نادیده بگیرد، زیرا موجب ضعف اسلام است". او خاطر نشان ساخت، قلمرو هندوان آکنده از ادیان متنوع است... مناسب آن است که با قلبی منزه از همه تعصبات دینی، عدالت را طبق اعتقادات هر جامعه جاری سازی ... و معابد و پرستشگاههای هر جامعه باید تحت تسلط شاه باشد، شما نباید خسارت بزنید ... پیشرفت اسلام با شمشیر مهربانی و نه با شمشیر ستم، بیشتر خواهد بود؛ و رعایای دارای اعتقادات مختلف را همانند چهار عنصر به گردهم بیاور تا بدنه سیاست از بیماریهای مختلف مصون بماند. (در تداول هند، یعنی شاه جهان) در دوران مغولان، همانند ایام بسیاری از رژیمهای اسلامی، پیروان سایر ادیان یکتاپرست، در موضوعات مدنی مانند ازدواج، قوانین خود را اجرا می‌نمودند؛ اما قوانین جزایی برای همه یکسان ماند. (Alvi, Sajida S1989, p.105). البته در این جا، نکته دیگری وجود دارد و آن این که گروهها، به رغم اعتقادات دینی متفاوتشان، باید هر یک نقش خود را "همانند چهار عنصر" ایفا نمایند، یعنی به مثابه بخشهای وابسته به هم از یک نظام اجتماعی - سیاسی باشند.

اکبرشاه و رویه تسامح مذهبی

در اثر وحدت اجتماعی و تمرکز قدرت، دوره اکبرشاه یکی از مهمترین و درخشانترین دورانهای تاریخ هند محسوب شده است. به ویژه اقدام اکبرشاه در جهت شکل گیری تسامح فراگیر که منتهی به ابداع طریقتی موسوم به دین الهی شد. این اقدام جسورانه و مبتکرانه که هدف آن به ادعای مورخان دربار گورکانی، نزدیکتر کردن دلهای مردم سرزمین هند به یکدیگر و ریشه کن کردن دشمنیها و اختلافات فرق و مذاهب مختلف در کشور پهناور هند بود، با استفاده از مسائل مشترک و مورد قبول ادیان و مذاهب مختلف و براساس پرهیز از اختلافات و با راهنمایی بعضی از وزیران و دانشمندان دربار مثل مبارک تاگوری و دو فرزندش ابوالفیض و ابوالفضل و نیز ملا احمد تتوی و دیگران صورت گرفت. (بداونی، ۱۳۷۹: ۲/ ۲۴)

تداوم سیاست مذهبی اکبر در دوره جهانگیر و شاه جهان

سیاستهای دینی - سیاسی اکبر در دوران جهانگیر (حکومت ۲۷-۱۶۰۵) و شاه جهان (حکومت ۵۸-۱۶۲۸) ادامه یافت. آنها حلقه «مردان» را وسعت دادند تا شمار بیشتری از اعیان مسلمان و هندو را در بر گیرد. سیاست « هندوئیسم شمشیر اسلام را در دست دارد: حتی مورد تایید بعض اصلاح طلبان قرار گرفت.

اما اقدامات عقیدتی اکبر و ابوالفضل دوام نیافت. بعض افکار اکبر همچنان در میان هندوان و صوفیان نقل می‌شد؛ عدالت یعنی «صلح کل»، به وسیله اکبر، «حاکم عادل و متحد کننده هندوان و مسلمانان» استقرار یافت. (جهانگیر به رویه اکبر، یعنی طلب اندرز از مردان مقدس هندو ادامه داد؛ او «پیر دو دین» خوانده می‌شد؛ و اندرزنامه ای سنت گرا به بارقه ای از تنویر الهی که از نیاکانش (از آدم تا تیمور) به او رسیده، اشاره می‌کند؛ اما تلاش برای جایگزینی، یا تکمیل، اسلام سنتی با "دین الهی" سلطنتی با مخالفت بسیار روبرو شد و متروک ماند. از سوی دیگر، جهانگیر از فسخ فرمان معصومیت (موسوم به محضر) امتناع نمود.

عبور از سیاست مذهبی تسامحی

در مبارزات جانشینی میان پسران او، داراشکوه و اورنگ زیب، اسلامی سازی حکومت و به خصوص رابطه میان مسلمانان و هندوان، موضوع بحث‌ها و جدال‌های فراوان بود. دارا شکوه، با حمایت بسیاری از صوفیان، مدافع مشارکت و "تلاقی دو اقیانوس" بود؛ آیا پیامبر "مایه برکت همه جهانیان بود، یا فقط مسلمانان؟" (Rizvi 1965:341) اورنگ زیب (حکومت ۱۷۰۷-۱۶۵۰) پیروز شد. او به جهاد با حاکمان هندو پرداخت و امپراتوری مغول را در جنوب هند گسترش داد. تسنن سنت گرا را بار دیگر بر حیات عمومی وارد ساخت و کوشید نظام حقوقی یک نواختی، مبتنی بر فقه حنفی (در این ارتباط مجموعه بزرگی تحت عنوان فتاوی عالمگیری منتشر شده بود). ایجاد نماید؛ و بالاخره، جزیه (مالیات سرانه) را مجدداً بر غیر مسلمانان تحمیل نمود. مذهب الهی اکبرشاه که آسایش غیر متناهی خلق در آن بود تا عهد جهانگیر رواج داشت اما دوباره از عهد شاه جهان تعصب مذهبی تا حدودی شروع شد و در دوره اورنگ زیب این تعصب بر علیه مذهب هندو شدت یافت. (بها الحق، ۱۰۲۷هـ، ص ۹۳) در زمان اورنگ زیب نهضت احیای فکری و ملی هندوان که در زمان

امپراتوری اکبر شروع شده بود و شاه جهان از سرکوبی آن عاجز شده بود تقویت شد و در اثر آن اقوام جات، مراتهه، راجپوت، سیکها و غیره سر برآوردند. از طرفی پتھا نها در غرب شبه قاره دست به فتنه انگیزی زدند که قدرت اورنگ زیب همه آنها را فرونشاند (صافی، ۱۳۸۲، ص ۸۵) سیاست اورنگ زیب مبنی بر تضعیف موقعیت هندوان از طریق ایجاد محدودیتهای مذهبی و برخورد از موضع اقتدار با امرای هند موجب آغاز بحران گردید.

پیشینه‌ی مهاجرت ایرانیان به هند

قلمروی خانان مغول که دربرگیرنده‌ی قرن ۱۶ تا ۱۹ میلادی است (۹۳۲-۱۲۷۳)، برای ایرانیان نوعی سرزمین افسانه‌ای با ثروت عظیم، جواهرات غیرقابل تخمین و وسایل زرین بود. مهاجرت، همواره یکی از عواملی بوده که سبب انتقال مذاهب، فرهنگ‌ها، پیشه‌ها، زبان‌ها و ... گردیده است. درباره‌ی دلایل مهاجرت ایرانیان به هند، قبل و بعد از صفویه، دلایلی وجود دارد که ذهن هر پژوهشگر و محقق را به خود مشغول می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها قبل از صفویه عبارت‌اند از:

۱. هجوم اقوام مختلف از جمله حمله‌ی اسکندر مقدونی و اعراب مسلمان که در نتیجه‌ی آن ایرانیان دست به مهاجرت به سوی شرق‌ترین مناطق مرزی ایران آن زمان زدند و از آنجا وارد سرزمین هند شدند.

۲. سختگیریهایی که حکمرانان ترک متعصب سنی بر شیعیان وارد میکردند باعث مهاجرت این گروه به مناطق دیگر گردید. همچنین هجوم اقوام ترک به داخل فلات ایران برای پیدا کردن مناطق مناسب، موجب به هم خوردن تعادل جمعیتی ایران شد.

۳. با سرازیر شدن مغولان به فلات ایران آن‌ها به کشتار عظیمی دست زدند که در نتیجه‌ی آن بسیاری از ایرانیان به سرزمین سلجوقیان روم و هند فرار (مهاجرت) کردند که معروف‌ترین فرار (مهاجرت)، عبور سلطان جلال الدین خوارزمشاه از رود سند بود.

۴. سال‌ها بعد زمانی که نواده‌ی چنگیز از «اولوس جغتای» به جهانگیرگشایی دست زد، در همان ابتدا حملات وحشیانه‌ای به ایران کرد که موجب مهاجرت گروه‌های زیادی از مردم به سرزمین هند شد.

این گونه مهاجرت‌ها به این سرزمین تا ظهور سادات صفویه که نسبت به مذهب تشیع بسیار حساس بودند و تمام فکر خود را برای گسترش آن به کار بردند، ادامه داشت. مهاجرت ایرانیان به هند سابقه ای بسیار طولانی دارد.

به علت همسایگی ایران و شبه قاره هند و شرایط جغرافیایی و سیاسی این دو سرزمین، مهاجرت ایرانیان به هند صورتی دیرینه و تاریخی به خود گرفت و حتی پیش از اسلام، مهاجرت، رشته‌ی پیوند این دو سرزمین برادر بود. بدون شک این رابطه باعث پیوند گسترده تری در بین اقوام و دولت‌های دو کشور شد. در این بینیکی از پیامدهای علمی و فرهنگی مهاجرت ایرانیان به هند، تدوین کتاب‌های تاریخی، ادبی و واژه نامه‌ها به زبان فارسی بود. علاوه بر ابوریحان بیرونی که کتاب ارزشمند تحقیق «ماللهند» را نوشت و نخستین کتاب در علم مردم شناسی به شمار می آید، تاریخ نویسان دیگری هم که عموماً از مهاجران ایرانی بودند، آثاری از خود برجای نهادند. این کتب می‌تواند تا حدود زیادی گویای روابط و پیوندهای فرهنگی بین دو جامعه باشد. در این میان گروه‌هایی از اهل تسنن حاضر به قبول تشیع نشدند و از ترس شمشیرهای قزلباشان متعصب، خانه و کاشانه خود را رها کرده و به سوی سرزمین‌های عثمانی و هند روانه گشتند. همچنین می‌توان به مهاجرت گروه‌های سیاسی، ادیبان، شاعران، عرفا و فرق مختلف نیز اشاره داشت که بر اثر سیاست‌های دربار صفویه و بیشتر به خاطر سیاست‌های مجذوب کننده‌ی دربار مغولان هند، صورت می گرفت. در خصوص مهاجرت ایرانیان دلایل بسیاری ذکر شده که از جمله آنان مسائل سیاسی، دینی و مذهبی، اقتصادی و یا دلخوری از شاه و یا امرای او و حکام مناطق مختلف نیز می‌توانست دلیل دیگر این مهاجرت‌ها باشد؛ و همچنین دلایل متعدد دیگر که ما بیشتر درباره مسائل اقتصادی تکیه می کنیم. در این بین تعدادی دیگر از مهاجرین که بنابر دلایل دیگر از جمله تجارت (جزو اقتصاد است) به صورت جداگانه پرداخته می شود. (جابری نسب، ۱۳۸۸، ص ۳۱)

مهاجران فرهنگی و دینی

تعدادی از مهاجرین ایرانی در دوران اکبر به خاطر جاذبه‌های متعددی که در کشور هند وجود داشت به این کشور مهاجرت کردند. مهاجرانی که توسط شاهان تیموری و برای ترویج هنر به هند رفتند نیز کم نبودند که

آن‌ها را میتوان در زمره گروه‌هایی قرارداد که به خاطر مسائل اقتصادی به هند مهاجرت کردند. از جمله این موارد می‌توان به، تولد دینی جدید که تلفیقی از ادیان مختلف بود، به پیروان فرق و مذاهب، به غیر از تشیع ۸۰ که در ایران با محدودیت‌هایی روبرو بودند و قصد فعالیت داشتند، این امکان را برایشان فراهم میکرد که آزادانه به ترویج عقاید خود بپردازند. در این بین گروه‌ها و فرق نوظهوری مانند نقطویان و پسپرخانیان به دلیل تسامح و تساهلی که در دربار اکبر وجود داشت به هند رفتند. در بین این گروه‌ها خاندانی مانند دهدار و افرادی همانند ملاشریف آملی با مهاجرت به هند به تبلیغ فرق خود پرداخته و حتی در آنجا به مناصب درباری نیز راه یافتند (شمیل، ۱۳۸۶: ۱۵۳ و ۱۵۲). به غیر از فرق خودساخته‌ی جدید، شیعیان نیز برای تبلیغ مذهب خود به هند رفتند که از مهم‌ترین این افراد میتوان به قاضی نورالله شوشتری اشاره کرد. از دیگر مهاجران که به هند رفتند و به کارهای تبلیغی و فرهنگی پرداختند می‌توان به فرج شوشتری که معاصر تقی اوحدی بود که به هند رفت، در آن دیار به خدمت سلطان عبدالله قطب شاه، والی حیدرآباد، رسید و در سال ۱۱۰۰ هـ ق فوت کرد (رفیع، ۱۳۶۸: ۴۲۷) کیفی نومسلمان از یهودیان سیستان بود که در شیراز مسلمان شد و برای سیاحت به هند رفت (حسن خان بهوپالی، ۱۳۹۰: ۷۳۶). هرچند در زمان جهانگیر دیگر از آزادی دینی دوران طلایی پدرش خبری نبود و افرادی مانند قاضی نورالله شوشتری به خاطر تشیع با دسیسه‌ی عده‌ای از سنی‌یان متعصب و با دستور جهانگیر شاه به صورت زجرآوری به شهادت میرسد. در این مقاله سعی شده است تا بیشتر مهاجرینی که به دلایل اقتصادی به هند مهاجرت کردند را بررسی کنیم.

مهاجرت پزشکان ایرانی به هند

و پس از آن هم مهاجرت عظیم از ایران به هند که موجب شهرت فراوان گورکانیان در هند گردید آغاز شد. تا قبل از اکبر شاه شرایط و محیط اجتماعی در هندوستان چندان ارجحیتی به ایران آن دوره نداشت، اما در دوران سلطنت این پادشاه حمایت تشویق و آزادی عمل فراوان برای دانشمندان، ادبا، نویسندگان، شعرا و اطبا به وجود آمد (الگوی، ۱۳۵۷ ص ۸۷) به عبارتی دیگر، زمامداران هندی نیز برای مهاجرت نخبگان ایرانی به هند کوشیده و در این رخداد مبادرت خاصی داشتند؛ به طوریکه گاهی پیش می‌آمد که پادشاهان و امیران گورکانی هند از طبیبان و پزشکان ایرانی دعوت می‌کردند تا به هندوستان بروند تا بتوانند از مهارت و توانایی آنان در زمینه علم طب

استفاده کنند و گاهی هم برای درمان بیماریهایی که پزشکان هندی نمیتوانستند آن را درمان کنند از اطبای ایرانی دعوت می‌کردند تا به درمان آن بپردازند. در این بین فراخوان، مهاجرت حکیم کمال الدین حسین قزوینی به قندهار (سیستانی، ۱۳۴۴:۴۱۶) و عزیمت حکیم شاه فتح اهل شیرازی به دعوت علی عادلشاه به بیجاپور که در آنجا منصب وکالت یافت، قابل ذکرند. جالب آنکه پس از مرگ عادلشاه، جلال الدین اکبرشاه فرمان به طلب وی فرستاد و حکیم در دربار او منزلتی عظیم یافت. گلچین معانی، ۱۳۶۹:۲۶). اهمیت و اعتباری که دربار هند به پزشکان و دانشمندان ایرانی داشتند از آنجا پیداست که در وصف مرگ حکیم شاه فتح اهل شیرازی که در دربار هند درگذشت، آمده است: «پادشاه پایه -شناس را از گذشتن آن یادگار حکمای پیشین اندازه سوگواری ما که تواند شناخت؟ گر به دست فرنگ افتادی و همگی خزاین عوض خواستی، به آرزوی آن سودا، فروان سود کردمی، آن گرامی گوهر را ارزان اندوختمی» (گلچین معانی، ۱۳۶۹:۲۶) بدینسان بسیاری از ایرانیان، از جمله افراد تحصیلکرده و دانشمند به خدمت شاهان هند درآمدند. در این بین اکبر گورکانی عالق^۹ شدیدی به جهب فرهیختگان و عالمان ایرانی و غیره داشت. برادران فیضی (شاعر) و به ویژه ابوالفضل صدراعظم اکبرشاه در این امر به او کمک کردند (ریاض السلام، ۱۳۷۱، ص ۲۵۰)

ابوالفضل خان معروفترین پشتیبان فضلالی دربار اکبر شاه محسوب می‌گردد بزرگ تردیدی از حامیان اصلی پزشکان فضلالی ایرانی در دربار بود. ده، اما دور از انصاف خواهد بود اگر در این مورد از بایرم خان، خان خانان و پسرش عبدالرحیم خان که پس از کشته شدن پدرش در سال ۹۶۹ هجری لقب خان خانان گرفت و فیاض خان برادر ابوالفضل خان که خود از شعرای بزرگ محسوب می‌گشت نیز نامی برده نشود. ادوارد برائون نمونه‌هایی از اشعاری را که مهاجرین ایرانی به هندوستان در وصف آن کشور سروده اند در کتاب خود آورده که یکی از جالب ترین آن‌ها اشعار صائب است که می‌گوید:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

و یا از قول علی قلی سلیم می‌آورد که:

نیست در ایران زمین امکان تحصیل کمال

تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد.

موقیت مالی و منصب درباری مشوف مهاجرت اطباء

شاهان مغولی هند همانگونه که با آغوش باز از شعرای بیگانه استقبال می‌کردند، یدنبال هر هنرمند خارجی نیز بودند تا بر افتخارات خود بیفزایند (تاپار، ۱۹: ۱۲۱۷) و البته دانشمندان و پزشکان را در این سرزمین آسودگی و رفاه فراوان بود؛ به طور مثال یوسف بن محمد هروی، متخلص به یوسفی، به دربار هند فراخوانده شده و در عهد سلطنت بابر و همایون به عیش و آسایش روزگار به سرمیرد (مبارک، ۲۷۲، ۱۳۷۲) نکته مهم آنکه برخی از این پزشکان مهاجر از سرآمد پزشکان دوران بودند و فقدان آنها در ایران می‌توانست ضربه مهمی بر دانش پزشکی ایرانیان وارد آورد و رشته اتصال طب ایرانی را بگسلد؛ چراکه دیگر سرزمین ایران و ایرانیان عصر صفوی نمی‌توانستند. دریافت دارنده علوم ایشان باشند و این سرزمین هند بود که دانش پزشکی ایرانی را که در طی سده‌ها منتقل گشته بود، دریافت و به نسل بعد منتقل کرد. در این باره گزارش است که:

حکیم صدرالدین شیرازی معروف به الهی، فرزند حکیم فخرالدین محمد است که در عهد شاه تهماسب سرآمد اطبای عصر بود. وی پس از تحصیل طب و ریاضی و سایر فنون این علم به سال هزار و یازده قمری به اتفاق حکیم رکن‌المسیح، کاشی به هندوستان رفت و از دولت مالزمت پادشاه غریب پرور کامیاب مطالب گردیدند... وی در زمان جهانگیرشاه (۱۱۲۷-۱۱۱۴) از پزشکان معتمد وی بود و پس از فوت حکیم علی گیلانی (هزار و هیجده) به خطاب مسیح الزمان معزز و مکرم گشت، در عهد شاه جهان نیز از مقربان درگاه به خدمت عرض مکرر منصوب بود، در سال هزار و چهل و چهار از طبابت دست کشید؛ از آن پس مدتی حکومت بندر سورت را داشت و تا منصب سه هزاری ترقی کرد و سالی شصت هزار روپیه به مستمری بود. (گلچین معانی، ۹۱: ۱۳۶۹)

همچنین حکیم ابوالفتح گیلانی در دربار اکبرشاه بسیار مورد تکریم و نواز بود به همین علت مورد حسادت دیگران قرار داشته‌است. گفته میشود «در خدمت پادشاه به مرتبه تقرب تمام رسیده، تصرف در مزاجش چنان نموده‌بود که جمیع اهل دخل بر او حسد می‌بردند (بداونی، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۱۱۵) بدان گونه که از گزارش فوق برمی‌آید پزشکان ایرانی دربار هند از چنان مقام و منزلتی برخوردار بودند که حتی زمامداری و حکومت می‌یافتند؛ بنابراین عجیب نبود اگر پزشکان ایرانی که همواره هراس از جان و مال خود داشتند هند را (ارض ایده آل) برای فعالیت و زندگی خود انتخاب کنند. ازجمله پزشکان مهم دیگر صفوی که در هند مقام و حکومت یافت، میت وان به میر محمد مؤمن، (متوفی ۱۱۲۴) اشاره داشت که از مشاهیر ایرانی و مؤلفان آثار طبی مهم به -شماررفته و با وجود اینکه در جوانی به عنوان پزشک (عنوان الله) یکی از پسران شاه طهماسب برگزیده شده بود، هند را

بر ایران ترجیح داد و همزمان با موقعی که محمدقلی قطبشاه پانزدهساله به مقام سلطنت رسید، به گلکنده رفت. محمدقلی قطب شاه بیش از هم‌پادشاهان قطب شاهی، فضل و دانشمندان را گرامی می‌داشت و به همین دلیل مقدم میرمحمد را هم گرامی داشت و او در عرض پنجسال پیشوای (شهردار) گلکنده شد و به فرمان سلطان محمد قطبشاه رساله ای براساس کتب طبی قدیمی تالیف نمود (الگود، ۱۳۵۷، ص ۹۷) در زمره دیگر اطبای ایرانی حاضر در هند میتوان به حکیم زی نالدین محمود (گلچین معانی، ۱۲۶۹، ص ۲۱۱) و حکیم عین الملک که چندی حاکم تختگاه دهلی بود، اشاره کرد (همان: ۰۴۱۴). او افزون بر طب از سیاستمداران بنام هم بود و دوائی تخلد میکرد و در علم کمال رتبه عالیه داشت (بداؤنی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۰۱۱۲) همچنین باید به سنی النساء خانم، از زنان فاضل پزشکی و ادیبی اشاره نمود که برای دیدن برادر طالب آملی، ملک الشعرا دربار جهانگیر پادشاه هند، به آنجا رفت و به دلیل باردانی و شیوا زبانی و آشنایی با فنون طب و طریق معالجات، مورد توجه ارجمند بانوبیگم، همسر شاه جهان، قرار گرفت و به درجه مهرباری رسید. وی تا پایان عمر در دربار هند با احترام زیست. از او به نام رابعه دوم یاد کرده اند (رجبی، ۱۳۷۹، ۱۲۱).

بدان سان که از اسناد و شواهد موجود برمی آید دانشمندان و اطبای عصر صفوی به سبب جاذبه‌های هند و عوامل بازدارنده صفویان، هند و دربار گورکانی را بهتر و مطلوبتر از ایران و دربار صفوی می‌دیدند. در این بین اما انگیزه ای مادی و تلاش برای کسب جاه و مقام نیز عامل مهمی بود که نمیتوان از آن به سادگی گهر کرد. بهوقایع پادشاهان گورکانی امکانات بسیاری در اختیار مهاجرین می‌گذاشته اند. این امکانات شامل کتب طبی، کتابخانه، درمانگاه تا کسب ثروت و مناصب می‌گردید. دروقایع ثروت بی حساب سرزمین هند در مهاجرت نخبگان ایرانی تاثیر بسزایی داشت و البته پرواضح است که همه عوامل جذب کننده هند تحت تأثیر اوضاع نابسامان جامعه صفوی بود. به هرروی پادشاهان گورکانی به دلیل علاقه به رشد علم به اطباء طلا و هدایای زیادی می‌دادند تا بتوانند آنان را تشویق به ماندن و رشد و شکوفایی علم در سرزمین هند کنند و این سبب ایجاد افتخار برای گورکانیان میشده است؛ به طورنمونه «میرزا نظام الدین احمد صاعدی شیرازی ضمن رویدادهای زمان سلطان عبدالله قطب شاه گزار می‌دهد که در اواخر سال هزاروپنجاه ودو حکیم کریم الدین یزدی پیشتر در خدمت شاه صفی بود، «از بندر عباسی به بندر مچلیپتن آمد و نسبت به او توجهات خاقانی به ظهور رسید، اول بار مبلغ پانصد هون (دوهزار روپیه) با پالکی عاج فیل فرستادند و مقرر داشتند که هر صبح و شام سفره اطعمه و اشربه به جهت او و رفقا و منسوبانش در منازل

کشیده باشند... تا به حضور پر نور برسد و چون به شرف بساط بو رسید، به عنایت خسروانه و انواع الطاف شاهانه مسرور گردید و تا غایت تحریر مبلغهای کلی به طریق انعام و اکرام به مشارالیه واصل گردید» (همان: ۲۶)

همچنین یکی از اطباء مشهور میرمحمدهاشم حکیم مخاطب به معتمدالملوک و علوی خان در شیراز ۱۰۸۱ هـ ولایت یافته و پس از کسب کمال و تحصیل علم پزشکی در سال ۱۱۱۱ هـ به هندوستان رفته و از اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خطاب و منصب یافته و در عهد محمدشاه بر اثر معالجات سودمند به زر و سیم سنجیده؛ شد و به منصب شش هزاری و ماهان^۵ سه هزار روپیه نایل گردیده است (همان: ۹۱۶) همچنین از این شمار است حکیم الممالک شیخ حسین طبیب شیرازی، از پزشکان و شاعران ایرانی که به هند رفت و به شغل پزشکی دربار سرگرم شد. نخست خدمت محمداعظم شاه اختیار کرد که بعد از مرگ پدر، اورنگ زیب (۱۱۱۱ م)، مدتی کوتاه زمام حکومت در دستداشت و پس از وی در درگاه قطب الدین شاه عالم بهادر شاه اول ۱۱۲۴-۱۱۱۹ عزت و احترام به هم رسانید و در عهد محمد فرخسیر ۱۱۲۱-۱۱۲۴ عنوان حکیم الممالک یافت و در دوران پادشاهی ناصرالدین محمدشاه ۱۱۶۱-۱۱۲۱ به زیارت کعبه رفت و باز به بارگاه شاهان هند برگشت و به منصب چهارهزاری مفتخر گردید تا به سال ۱۱۴۹ در شاه جهان آباد بدرود زندگانی گفت (رجبی، ۱۳۷۹، ۱۲۱)

معروف ترین پزشکان مهاجر به هند.

از شیراز عین الملک، طبیب، چشم پزشک و سیاستمداری به هند مهاجرت کرد. از نقطه نظر پزشکی شهرت این شخص فقط مربوط به واقعه ای است که در سال ۹۷۱ رخ داد. در این سال به جان اکبر شاه سوقصد شد. تیری که از کمان سوقصد کننده رها گردید در شانه شاه نشست و درمان زخم به عهده عین الملک محول شد و بنا به آن چه که مورخین نوشته اند این طبیب شیرازی از راه جراحی و دارو درمانی موفق به درمان سریع جراحی گردید و من فکر می کنم که شهرت عین الملک در جراحی نیز مربوط به موفقیت او در همین کار می باشد (الگود، ۱۳۵۷، ص ۹۰).

اشتها این شخص از نظر سیاسی هم زیاد است زیرا می دانیم که اکبر شاه در امور مملکتی نیز نظر مشورتی او را جویا می شد به علاوه او موفق شد شورش هائی را که در احمد آباد، بیچاپور و سامبهال برپا شد فرو بنشانند و به علت موفقیت در فرو نشاندن بدون لشکر کشی شورش سام بهال بود که

حکومت بنگال به وی تفویض گردید و از آن جا همراه با پزشک دیگری به نام حکیم خان اعظم به دکن رفت اما چون اخلاق او با این پزشک موافق در نیامد بدون آن که مامریت خود را به انجام رسانده باشد به اگر مراجعت کرد و از آن پس از خدمات سیاسی کناره گیری نمود و در خانه روستائی خود محتکف شد، اما از آن جا که به کاردانی وی نیاز شدیدی وجود داشت دوباره به خدمت فرا خوانده شد و به ماموریت‌های متعدد گسیل گشت، اما متاسفانه انجام امور محوله سختتر از حد توانائی او بود و سرانجام در سال ۱۰۰۳وی را از پادآورد. دادن گواهی پزشکی برای مرخصی استعلاجی از این زمان رواج پیدا کردو به احتمال زیاد اولین گواهی پزشکی را عین الملک برای ملابدایونی که نتوانسته بود پنج ماه تمام در سر خدمت خود حاضر شود نوشته است و در آن قید کرده که ملاطی این مدت به شدت بیمار و قادر به حضور در سر خدمت نبوده است. (الگود، ۱۳۵۷، ص ۹۱)

عین الملک با خواهر فیضی علاوه بر حمایتی که از فظلا و دانشمندان می‌کرد خود نیز یکی از شعرای طراز اول بود ازدواج کرد. عین الملک شعر نیز خوب می‌سرود و عده ای را عقیده براین است که اشعاری که با نام مستعار دوائی وجود دارند از او است، اما گروهی نیز عقیده دارند که این اشعار متعلق به شاعر دیگری است که او هم عین الملک نام داشته است. به هر حال عین الملک شیرازی پسری داشت به نام نورالدین که او هم طبیب و نویسنده بود و از پدر خویش شهرت بیشتری پیدا کرد و ما راجع به او بعدا صحبت خواهیم کرد. (گلشنی و دیگران، ۱۳۹۲، ۷۰)

یکی دیگر از مهاجرین شیرازی به هند سیدامیر فتح الله است. اودریکی از خانواده‌های مشهور و سر شناس مذهبی که سید بودند به دنیا آمد و نزد دو نفر از بزرگترین اساتید شهر به تحصیل پرداخت امیر فتح الله در ابتدا جوانی اصلا به طبابت رغبتی نشان نمی‌داد و بیشتر وقت خود را با دراویش و از دنیا بریدگان می‌گذارند، اما بعدا از جامعه روحانیت خارج شد و به طبابت، ریاضیات و علوم مربوط به مناظر و مریا رو آورد و چون از حمایت دانشمندان در هند آگاه گشت به آن دیار مهاجرت کرد و به جرگه فضلالی دربار ابوالفضل خان در آمد و ابوالفضل خان به شدت تحت تأثیر عقاید و نظریات این دانشمندقرار گرفت به نحوی که درباره او نوشته است: "اگر تمام کتب و نوشته‌های قدیمی به یکباره از بین بروند امیر فتح الله می‌تواند همه آن‌ها را دوباره بنویسد".

ناحیه دکن که امروز حیدر آباد مرکز آن است، در آن ایام از پنج سلطان نشین به نام‌های برار، بیدار، گلکنده، احمدنگر و بیجاپور تشکیل می‌شد و این ناحیه اخیر یک منطقه شیعه نشین بود و به

همین دلیل امیر فتح الله که از پیروان این مذهب بود به خدمت علی عادلشاه پادشاه وقت ناحیه مزبور در آمد. علی عادلشاه بین ۹۶۵ تا ۹۸۸ سلطنت می کرد.

فیضی از دانشمندان طراز اول نبود بلکه برادرش خان خانان که وزیر بود ضمن آن که از فضلا و دانشمندان حمایت می کرد خود نیز از ادبا محسوب می گشت. ابراهیم عادلشاه که جوانی عیاش و نالایق بود به سلطنت رسید و به همین دلیل امیر فتح الله به خدمت دربار اکبر شاه در آمد و در آنجا مورد استقبال خان خانان و حکیم ابو الفتح قرار گرفت و دیری نگذشت که از ندیمان اکبر شاه گردید و سپس خواهر زن اکبر شاه را به زنی گرفت و به آن ترتیب با جناب اکبر شاه امپراطور شد. امیر فتح الله در سال ۹۹۷ همراه اکبر شاه به کشمیر رفت و در آنجا به تب روده مبتلی گردید و خواهر زاده و شاگردش حکیم علی گیلانی به مداوای وی پرداخت، اما او به توصیه های طبیب معالج خویش وقعی نمی گذاشت و طبق معمول گوشت ادویه زده فراوان می خورد. این کار بیماری تب مطبئه او را به سرعت و خیم تر ساخت و احتمالا منجر به فوت او در اثر سوراخ شدن روده شد.

فوت امیر فتح الله به شدت موجب تأثر و تأسف اکبر شاه شد به نحوی که درباره ی او گفت: "امیر فتح الله سفیر ما، فیلسوف ما، طبیب ما و منجم ما بود، اگر او به دست فرنگیان می افتاد و آنها در مقابل وی تمام خزائن ما را مطالبه می کردند، ما آن را تجارت پر سودی می پنداشتیم." امیر فتح الله یکی از بزرگترین و ارجمندترین دانشمندانی بود که از ایران به هند مهاجرت کرد. او کتابی درباره کشمیر و تفسیری بر قرآن نوشت و تاریخ عهد خود را تدوین نمود، به علاوه تغییراتی اساسی در قوانین اجتماعی و مالیاتی هند داد که در نوع خود مشابه نداشت طرح نوینی برای آسیاب های بادی ریخت، آئینه های ساخت که امروزه به نام "آئینه خندان" معرف می باشند و تفنگی درست کرد که در آن واحد دوازده گلوله می اندخت.

درباره ی خواهر زاده و درعین حال شاگرد او حکیم علی گیلانی نیز باید مطالبی نوشته شود. تاریخ زندگی این مرد نه تنها به علت هم زمان بودن با فوت دانی دانشمندش، بلکه به علت مصادف بودن با مرگ اکبر شاه نیز شهرت دارد. حکیم علی گیلانی هم چنان که از نام وی مشهود است در گیلان متولد شد عم وی حکیم الملک شمس گیلانی از پزشکان و مدرسین نامدار دربار اکبر شاه و دانی او امیر فتح الله شیرازی از مقربان این پادشاه بود، او به علت فقر زیاد به هندوستان مهاجرت کرد و در ابتدای کار در دکن مستقر گردید اما بزودی اکبر شاه وی را به دهل فرا خواند و به سمت طبیب و سیاستمدار دربار خویش منصوب ساخت.

اکبر شاه در سال ۱۰۱۴ به شدت تب کرد و به اسهال خونی مبتلی شد و از حکیم علی خواست تا به درمان وی بپردازد و این پزشک هشت روز هیچ دارویی تجویز نکرد و گفت که امپراطور طبیعتاً بهبود خواهد یافت، اما این پیش بینی درست از آب در نیامد، در نتیجه ده روز بعد درمان معمولی انجام شد و باز هم تغییری در حال او پیدا نشد و اکبر شاه به شدت رنج می‌برد لذا حکیم علی دستور داد تا یک داروی قابض قوی به وی داده شود، اما این دارو پیش از حد لزوم قوی بود شاه را به دل درد مبتلی ساخت و برای رفع آن دوباره مسهل تجویز شد، اما اکبر شاه پیرتر و اینک ضعیف تر از آن شده بود که بتواند این گونه درمان‌ها را تحمل کند و در نتیجه وفات یافت. با مرگ اکبر شاه حکیم علی در مظان اتهام قرار گرفت به نحوی که مجبور به فرار گردید. بد خواهان حتی شایع کردند که او شاه متوفی را به تحریک پسرش جهانگیر که ابوالفضل خان را نیز به قتل رسانده و خود را مستقل اعلام کرده بود، مسموم کرده است. به این ترتیب حکیم علی به قتل ابوالفضل خان نیز متهم شد، اما به طور حتم هردو اتهام مزبور بی‌ماخذ می‌باشند. (الگود، ۱۳۵۷، ص ۹۲)

حکیم صالح شیرازی: او که پسر حکیم فتح الله اه ل شیرازی است در دربار اکبرشاه و شاهجهان؛ اورنگزیب طبیب، ندیم دربار و داروغه ناحیه کرگیراق خانه بوده است. در زمان اورنگزیب به دریافت شمشیر مرصع از دست سلطان مفتخر گردید و هنگام تاجگذاری شاه جهان یک ماده فیل به عنوان جایزه دریافت داشت و به عنوان «صالحخانی» مفتخر و به منصب هزار و پانصدی ارتقاء رتبه یافت. او در سال ۱۰۸۳ هـ ق وفات یافت (گلشنی و دیگران، ۱۳۹۲:۶۹).

-حکیم مومنا شیرازی: از اطباء عهد جهانگیر و شاه جهان گورکانی است. مهمترین اطلاعاتی که از طبابت وی وجود دارد درباره درمان تنگی نفس جهانگیر است. چرا که بسیاری از پزشکان دربار از درمان وی مایوس شده بودند بنابراین حکیم مومنا که در علم طب به حذاقت مشهور بوده است و او را صاحب دست شفابخش می‌خواندند توانست بیماری جهانگیر را درمان کند. پس از جهانگیر او به دربار شاه جهان راه یافت و در دربار این پادشاه بابری به مقامی رفیع رسید (گلشنی و دیگران، ۱۳۹۲:۷۰) حکیم مومنا در سال ۱۰۴۳ هـ ق علاوه بر جوایز مهم، سالیانه شانزده هزار روپیه مستمری دریافت داشت و چندی پس از درمان بیگم صاحبه، عالوه بر پنج هزار روپیه انعام و خلعت مخصوص به منصب هزاری و سی هزار روپیه مستمری مفتخر و سرافراز گردید. او طبیبی خوش خلق و سلیم النفس بود و تا سال ۱۰۵۶ هـ ق در دربار شاهجهان به احترام و اکرام زندگی کرد (چاندپوری، ۱۳۹۲، ۱۸۵)

آخرین پزشک مهاجر به هند

آخرین پزشک مشهوری که از ایران به هند مهاجرت کرد محمدهاشم شیرازی است. پدر او در شیراز زندگی می‌کرد و علاوه بر امر طبابت، از نظر جراحی، نویسندگی و شاعری نیز شهرت فراوان داشت. او به قدری آزاده و درویش مسلک بود که اغلب میرزاهادی قلندری نامیده می‌شد. (الگود، ۱۳۵۷، ۱۰۳)

میرزاهادی در سال ۱۱۰۷ هجری وفات یافت و در همان شیراز دفن گردید از او دو پسر باقی ماند که آن‌ها هم حرفه پزشکی را پیشه خود ساختند. پسر بزرگتر که همان محمدهاشم شیرازی باشد در سال ۱۰۸۰ متولد شده و نزد پدر و پدر بزرگ خود تحصیل کرده بود چون محیط شیراز را منطبق با خواسته‌های خویش نیافت در سال ۱۱۱۱ به هند مهاجرت کرد و وقتی به آنجا رسید اورنگ زیب پادشاهی می‌کرد. او هرگز جز پزشکان دربار اورنگ زیب نشد اما در عوض به خدمت محمد اعظم پسر او در آمد. پس از مرگ اورنگ زیب، محمدهاشم در دربار باقی ماند و برغم اشکالات متعددی که بر سر راهش قرار گرفت توانست به افرادی که پشت سر هم به مقام سلطنت می‌رسیدند خدمت کند و سرانجام در سال ۱۱۳۲ بود که شخصی به نام حمد شاه به قدرت رسید که توانست بیش و کم سی سال در مقام سلطنت باقی بماند. نفر قبل از او به محمدهاشم شیرازی لقب علی خان داده بود و اتفاقاً محمدهاشم به این نام بیشتر مشهور است. به هر حال پادشاه جدید هم لقب معتمد الملک را به اسامی و القاب قبلی او اضافه کرد و حقوق کلانی به میزان سه هزار روپیه در ماه برای وی مقرر داشت. (الگود، ۱۳۵۷، ۱۰۵)

در این سالها بود که گورکانیان هند در معرض تهدید بزرگی قرار گرفتند. نادر شاه افشار پس از منقرض ساختن سلسله صفویه و بیرون راندن افغان‌ها و تسلط بر افغانستان در سال ۱۱۵۱ به سوی دهلی روان شد. او دهلی را فتح کرد و سپس با تخت طلاوس، جواهرات سلطنتی و علوی خان به ایران بازگشت.

نادر شاه به هنگام مراجعت از هند دیگر سلامت سابق خود را نداشت. می‌گویند او وقتی در دهلی اقامت داشت از زخم معده رنج می‌برد و پاهایش نیز ورم کرد و علوی خان را مامور مداوای خود ساخت و علوی خان چنان کار خود را با موفقیت انجام داد که نادر از وی خواست تا همراه او به ایران برگردد و به این ترتیب علوی خان به کشور خود بازگشت. نادر دوسال پس از ترک دهلی به قزوین رسید و در این موقع طبابت‌های علوی خان چنان به حال او مؤثر واقع شده و سلامت خود را بازیافته

بود که وقتی این پزشک تقاضا کرد به خدمت وی خاتمه داده شود چون وجودش دیگر خیلی ضروری نبود این درخواست مورد اجابت قرار گرفت و علوی خان دوباره به هند برگشت و تا سال ۱۱۶۰ که وفات یافت در همان کشور ماند.

ما در این کتاب فقط از خدمات پزشکان ایرانی به پادشاهان هند در دوره صفویه سخن گفتیم در حالی که نه تنها سلامت درباریان آن کشور وسیعا به وسیله پزشکان ایرانی تأمین می‌گردید، بلکه امور سیاسی و کشوری ایشان نیز در دست ایرانیان بود تا جایی که ما در تمام دوره مزبور خیلی به ندرت به اسم یک نفر هندی در مقامات بالای کشوری بر می‌خوریم، کما اینکه هرگز با نام یک پزشک هندی بر بالین یک امپراطور و یا اشراف زاده هندی مریض نیز مواجه نمی‌شویم. ایرانی‌زده شدن مناطق شمالی هند که تا به امروز نیز باقی مانده به دست همین ایرانیان صورت گرفت که یا برای دستیابی به زندگی بهتر و یا به علت فشاری که به ایشان وارد شده بود راه مهاجرت به هند را در پیش گرفتند و بنیاد فرهنگی را در کشور مزبور پی ریزی کردند که معماری و ادبیات مبتنی بر آن پیوسته تحسین جهانیان را برانگیخته است. (الگود، ۱۰۵، ۱۳۵۷)

نکته‌ی تفاوتی است که بین نحوه نگارش مطالب طبی در ایران و هند در دوره صفویه وجود دارد. نوشته‌های طبی دور صفویه در داخل ایران بیشتر به صورت "مجربات" یعنی تجربیات بالینی و "رسالات" یعنی جزوه و شرح و چند "قربادین" یعنی کتاب دارو شناسی است در حالی که نوشته‌های طبی همان دوره در هند کتب مشروح پزشکی هستند که به شیوه قانون ابن سینا تدوین گردیده‌اند. کشف علت یک چنین اختلافی چندان مشکل نیست. در دوره صفویه علم پزشکی در ایران حالت ثابت و پا برجائی پیدا کرد و تغییرات فوق العاده کمی در آن پیدا شد و در تمام دوره مزبور فقط چند داروی جدید به داروهای قدیمی اضافه گردید و یا چند روش جدید درمان باب روز شد و خیلی به ندرت بیماری جدیدی کشف و عوارض و علائم آن بازگو شد، در نتیجه کتب پزشکی قدیمی به خوبی می‌توانستند نیازمندی‌های اطبا را برآورده سازند و نیاز شدیدی به تالیف کتب جدید احساس نمی‌شد. کتب پزشکی ایرانی چه به علت اختلاف زبان و چه به علت بعد مسافت در هند رواج نداشت زیرا اگر جز این بود پزشکان مهاجر ایرانی هرگز اقدام به تالیف این همه کتب متعدد و بزرگ نمی‌کردند. آن‌ها هم چنین در مهاجرت خویش کتب خود را به همراه نبردند زیرا این کار عملا امکان نداشت. (گلشنی و استواری، ۱۵۰۹، ۱۳۹۲)

نتیجه گیری:

سرزمین هند از زمان سقوط ساسانیان مورد توجه ایرانیان برای مهاجرت بود و در ادوار بعد در عصر غزنوی، حمله مغول و عصر صفویه دوره‌های رونق مهاجرت ایرانیان به هند بود. سرزمین هند بواسطه تعدد اقوام و فرهنگ‌ها و مذاهب رویه خاص از سیاست مذهبی را می‌طبیید. اکبر شاه گورکانی با درک این واقعیت حاکم بر جغرافیای انسانی هند سیاست مذهبی مبتنی بر مدارا را به طور ایدئولوژیک پایه گذاری نمود هر چند حاکمان مغول پیش از وی نیز بی بهره از این رویه نبودند. اتخاذ این سیاست در هند مصادف با سخت گیری‌های مذهبی در عهد صفویه بود بسیاری از نخبگان جامه چون علماء و شعرا و پزشکان بواسطه مغایرت مذهبی خود با پادشاهان صفویه مهاجرت به دیار هند را انتخاب نمودند. پزشکان ایرانی از طرفی در تهدید انتقام سلاطین بودند و از طرفی بواسطه سنی بودن برخی از آنها مورد بی مهری دربار صفویه قرار داشتند. مهاجرت شعرا و علما درگر اندیش به دربار هند زمینه ساز گردید تا هند و دربار گورکانیان مورد پسند برخی از پزشکان ایرانی قرار گیرد. گاهی هم پیش می‌آمد که پادشاهان و امیران گورکانی هند از طبیبان و پزشکان ایرانی دعوت می‌کردند تا به هندوستان بروند تا بتوانند از مهارت و توانایی آنان در زمینه علم طب استفاده کنند و گاهی هم برای درمان بیماری‌هایی که پزشکان هندی نمیتوانستند آن را درمان کنند از اطباء ایرانی دعوت می‌کردند تا به درمان آن بپردازند. در این بین فراخوان، مهاجرت حکیم کمال الدین حسین قزوینی به قندهار (ن. ک: سیستانی، ۱۳۴۴:۴۱۶) و عزیمت حکیم شاه فتح اهل شیرازی به دعوت علی عادلشاه به بیجاپور که در آنجا منصب وکالت یافت، قابل ذکرند. دادن منصب دیوانی و پادشاهای فروان دربار گورکانی از عوامل مشوق مهاجرت پزشکان ایرانی به هند نیز بود.

کتابنامه

- صفا، ذبیح الله (۱۲۹۴)، **تاریخ ادبیات ایران**، ج ۲، تهران: فردوس.
- آیراماروین لاپیدوس، (۱۳۸۷)، **تاریخ جوامع اسلامی**، ترجمه علی بختیار زاده، تهران، اطلاعات.
- بداونی، عبدالقادرین ملوکشاه، (۱۳۷۹)، **منتخب التواریخ**، ج ۱، تصحیح مولوی احمد علی صاحب و بکوشش توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- تاپار، رومیلا (۱۳۷۸)، **تاریخ هند**، جلد ۲ و ۱. همایون صنعتی زاده. تهران: نشر ادیان.
- تاپار، رومیلا، (۱۳۸۷)، **تاریخ هند**، جلد ۲ در یک مجلد. ترجمه همایون صنعتی زاده، قم: ادیان.
- جمشیدی بروجردی، محمدتقی، (۱۳۷۲)، **علل ریشه‌های درگیری مسلمانان و هندوها**، تهران: وزارت امور خارجه.
- چاندپوری، سیدعلی کوثر، (۱۳۹۲)، **اطبای عهد مغولیه (تاریخ پزشکی ایران در هند اسلامی)**، ترجمه سیده جلیله شهیدی، تهران: نشر چوگان.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۷)، **سرزمین هند**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دولافوز، ث.ف، (۱۳۱۶)، **تاریخ هند**، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: کمیسیون معارف.
- رازنهان محمد حسن، علی رضا داربی (۱۳۹۶)، «زمینه‌های اقتصادی مهاجرت ایرانیان به هند در عصر صفویه»، **تاریخنامه خوارزمی**، بهار، ش ۱۵.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۷۹)، **مشاهیر زنان ایرانی و پارسیگوی از آغاز تا مشروطه**. تهران: سروش.
- رفیع (حقیقت)، عبدالرفیع (۱۳۶۸)، **فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز**، تهران: انتشارات مؤلفان و مترجمان.
- ریاض السلام، (۱۳۹۱)، **تاریخ روابط ایران و هند**، تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمد باقر آرام، عباس قلی غفاری فرد، تهران، امیر کبیر.
- سید علی حسن خان بن صدیق حسن خان سلیم بهوپالی (۱۳۹۰). **تذکره صبح گلشن**، ج ۱، تهران: نشر اوستا.
- شیمل، آنه ماری (۱۳۸۶)، **در قلمرو خانان مغول**، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: امیرکبیر.

صافی قاسم (۱۳۸۲)، **بهار ادب**، تهران: وزارت خارجه.

علامی ابوالفضل (۱۳۸۶)، **اکبرنامه**، غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

گلچین المعانی، احمد (۱۳۶۹)، **کاروان هند**، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد

گلشنی، سید علیرضا؛ حاجیان پور، حمید؛ زرگران آرمان، (۱۳۹۲)، «مکتب پزشکی شیراز از صفویه تا قاجاریه»، **مجله طب سنتی اسلام و ایران**، سال چهارم، شماره اول، ۶۷-۷۷، تهران: بهار.

گلشنی سید رضا، استواری نسرین، (۱۳۹۲)، **هفتمین همایش های زبان و ادب پارسی**، اسفند. مبارک ابوالفضل، (۱۳۷۲)، **اکبر نامه**، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

نهری، جواهر لعل (۱۳۶۶)، **نگاهی به تاریخ جهان**، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر.

نهری، جواهر لعل، (۱۳۶۱)، **کشف هند**، ترجمه محمود تفضلی، ج ۱، تهران: امیرکبیر.

همدانی، رشیدالدین فضل اله (۱۳۸۴)، **جامع التواریخ** (تاریخ هند و سند و کشمیر)، تصحیح محمد روشن، تهران: نشر میراث مکتوب.

Alam, Muzaffar and Sanjay subrahmanyam(ed) (1988), *The Mughal State – 1750-1526*, Delhi, Oxford University Press ,

Alvi ,sajida S."Religion and state during the Reign of Jahangir" ,*Studia Islamica* 69(1989).

Nizami K.A."Naqshbandi Influence on Mughal Rulers and Politics" ,*Islamic Culture* ۳۹(1965).

rizvi .a.a. (1965) ,muslim revivalist movements in northern-india in the sixteenth and sevenentnht cnturis ,agra ,agrauniversity

Rizvi ,A.A. (1975) ,*The Religion and Intellectuall History of Muslims in Akber s Reign with special reference To Abu l Fazl(1605-1556)* ,New Delhi , Munshiram Manoharlal

Medicine in India has a long history, as in the Sassanid and Islamic eras,

Indian medical books were one of the scientific

Mohammad Mehraein, Amir Rafiei, Mohamad Salim

Abstract

Medicine in India has a long history, as in the Sassanid and Islamic eras. Indian medical books were one of the scientific sources of that time. India and their occupation was in the court of the Gurkhanids of India. The reason for these migrations was the strict religious policies of the Safavid kings and the favorable situation in India due to the policy of religious tolerance of the Mongols of India. After the complete conquest of India during the reign of Akbar Shah, the Mongols continued to rule. India, which in terms of historical and religious geography includes a plurality of different ethnicities and religions, will not be easily accessible, and only with the help of religious policy can tolerance prevail in India's pluralistic society. Mongol court support and generous rewards were an exciting factor in attracting Iranian Najkan. This article deals with the impact of Gurkhanian religious policy in attracting the Iranian medical community in the Safavid era. O preachers of religious freedom were the elite society Iranians were under pressure from the fanatical policies of the Safavid government, and for this reason India became a bulwark to attract this elite group from Iranian society.

keywords: Iranian Physicians, Immigration, Safavid Age, Religious Politics, Gurkhanids of India.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی